

روضه شب پنجم محرم «جناب عبدالله بن حسن علیه السلام»

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْحَسَنِ

*امشب و فردا شب، شب نازدانه های امام حسن علیه السلام، امام حسن سلطان کرم، از اباعبدالله سوال کردند؟
معنای کرم چیه؟ آقا فرمود: کرم یعنی قبل از اینکه تو چیزی بخوای، بهت عطا کنه!
آقایی که خودش تو کربلا نبود، اما دو تا دسته گلش رو فدای حسین کرد.
*آخ قربان غریبیت امام حسن که حتی یه ضریح نداری بالای مزارت!
نوادگان حسن صاحب ضریح شدند فقط به خاطر زهراست بی حرم حسن است

*مرحوم میرزا علی اکبر ترک از منبری های معروف تهران میگه: ماه رمضان تهران منبر می رفتیم، آخرای ماه رمضان بود یه شب حضرت زهرا رو در خواب دیدم که بهم بی توجهی میکنند. گفتم: بی بی جان من روضه خون فرزندان حسین هستم چرا نگاهی به من نمی کنید! حضرت زهرا فرمود: مگه امام حسن فرزند من نیست، من از شما گله دارم چرا از حسنم روضه نمیخونید!
جان عالم به فدای تو امام حسن..

امامزاده آبادیم حرم دارد ولی برادر زینب هنوز بی حرم است
میروم مشهد خیابانها شلوغ میروم در قم شبستانها شلوغ
کربلا هم کل ایوانها شلوغ در مسیرش هم بیابانها شلوغ
هیچکس مثل تو بی زوار نیست با کریمان کارها دشوار نیست

*بریم کربلا.....؟

عبدالله بن حسن دم خیمه ایستاده، همه ی صحنه ها رو داره میبینه، ایشون آخرین نفر از اهل بیت امام حسین بودند که باقی مونده بود! یعنی تک تک صحنه ها رو دیده! دم خیمه علی اکبر رو دید که چه جوری رفته! برادرش قاسم رو دیده! عموش عباس رو دیده! علی اصغر رو دیده!
واسه همین نتونست تحمل کنه دیگه، دید دور اباعبدالله تو گودال حلقه زدند، گردو خاک بالا گرفته، دم دمای غروب بود. هوا داشت تاریک میشد. چشم دیگه درست نمی دید چه خبره! این نوجوون ده ساله فقط از دور میدید که این نیزه ها بالا میره و پایین میاد، یه عده هم بالای گودال وایسادن سنگ می زنند. (امام باقر علیه السلام می فرمابد: یه عده که چیزی گیرشون نیومده بود بزنند، فحش و ناسزا میگفتن!)

اباعبدالله همینجور که تو گودال افتاده بود، زیر نیزه و خنجر صدا زد:

مقدمه

روضه

شروع

روضه

«إِحْسِيهِ يَا أُخْتِي فَأَبِي» خواهرم عبدالله رو بگیر نزار بیاد به سمت گودال!

عبدالله دستش رو از خانوم زینب جدا کرد و با نعره حیدری گفت: «وَاللّٰهُ لَا أَفَارِقُ عَمِّي» به خدا قسم از عمویم حسین جدا نمی‌شوم، یکدفعه دید یه شخصی به نام (أَبْجَرُ بْنُ كَعْبٍ) با شمشیر خواست به فرق عموش ضربه بزنه «فَاتَّقَاهَا الْغُلَامُ بَيْدَهُ» عبدالله دستش رو در مقابل شمشیر گذاشت، همچین که این شمشیر به دست عبدالله خورد «فَأَظْنَهَا إِلَى الْجِلْدَةِ، فَإِذَا يَدُهُ مَعْلَقَةٌ» دست به پوستی آویزون شد.

یه ناله ای زد ، میدونید اون ناله چی بود؟ «فَنَادَى الْغُلَامُ يَا أُمَّاه» صدا زد وای مادر! (اینجا با شمشیر به بازوی عبدالله زدن ، تو کوچه ها هم با غلاف شمشیر به بازو زدن، که امام صادق فرمود: علت شهادت مادر ما فاطمه همون ضرباتی بود که اون نامرد تو کوچه ها به بازوی مادرم فاطمه زد)
دستش بُریدُ گفت ای وای مادرم رنگش پریدُ گفت که ای وای مادرم

*یه جمله بگم تمام! سیدالشهدا برادرزاده رو به سینه چسباند، دیگه جایی نقل نشده بدن عبدالله بن الحسن رو برگردونده باشه سمت خیمه ها حضرت، یعنی تا آخرین لحظه همراه عموش حسین (علیه السلام) بود، حتی اونجایی که نوشتن «فَدَّاسُوا الْحُسَيْنَ بِحَوَافِرٍ، حَتَّى رَضُوا ظَهْرَهُ وَصَدْرَهُ» چنان این بدن رو لگدکوب کردن که پشت و سینه اش رو خُرد کردند.

تَكَّه تَكَّه بدنم زیر سُم اسبان رفت بعد از این بهر کسی قامتم احراز نشد
خودمانیم ولی بهر علی اکبر هم اینقدر وسعت آغوش شما باز نشد

«صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ»

تهیه شده در سرویس علمی-فرهنگی خبرگزاری حوزه